

کدام یک نجات دهنده ایران و مناسبترین شکل حکومت برای ایران است؟

پیشگفتار

مدتهای مدیدی است با دیدن مخالفت ها و آرا مختلف و مطالب و پستهای دوستان در وبلاگهای مختلف و فیس بوک بر آن بودم که دیدگاههای خود را در این باره بنویسم که فرصتی پیدا نمیشد، اما امروز مقاله یکی از دوستان جوان و ابراز عقیده خام و فیلسوف منشانه ایشان که خود را در جایگاهی آنچنان تام و کمال میبیند که گروههای سیاسی را نصیحت به تغییر مواضع خود و اصلاح اساس و بنیان بخشی از بزرگترین جناح های اپوزیسیون تشویق میکند من را وادار کرد عزم جزم کرده و مواردی چند که مدتهاست در انتشار آن ها تعلل کرده ام را به رشته تحریر در آورم، گرچه من هیچگاه اصرار بر قبولاندن عقایدم را به دیگران ندارم و معتقدم تعدد آرا و افکار و نقد یکدیگر به ما فرصت شناخت نقاط ضعف و قدرت خود و دیگران را میدهد و بهترین راهکار تبلور آرا فلسفی یا اجتماعی و سیاسی می باشد و متذکر می شوم من به هیچ عنوان از دیدگاه های این جوان سبز و روشن فکر ایرانی دلخور یا ناراحت نشده ام بلکه بسیار شادمان شدم که فرصتی برای تقابل آرا و افکار برایمان پیش آمده تا نظر مردمان ایران زمین را سبک سنگین کرده و این دو جبهه بزرگ مخالف را که در برخی موارد همراه و موازی و در بعضی عقاید متضاد هستند را بهتر بشناسانیم و به ایرانیان داخل یا خارج کشور امکان برداشت بهتری را از این دو جریان سیاسی تا روز بزرگ دآوری بدهیم، اما نقطه دردناک مسأله خودبزرگ بینی جوان بیست و اند ساله ای است که خود را در آنچنان جایگاه سیاسی و اجتماعی میبیند که خود را برابر با تمام جریان طرفدار پادشاهی میبیند و یک تنه آنرا بزرگ منشانه نصیحت میکند. من این بیماری را سالهاست میشناسم و نمونه های مختلف آنرا در افراد و مقاطع مختلف مشاهده کرده ام اما شیوع خود بزرگ بینی و خود عالم بینی سیاسی یا به قول عوام عقل کل بودن در این سن کم بسیار خطرناک و قابل توجه و تعقیب ایران دوستان و دست اندرکاران مسائل بهداشت روانی میباشد و هشدار بزرگ برای آینده جوانان ایرانی است که بلاشک آینده همه ما در دستان اینان میباشد. انسانی روشن فکر و جوان و باارزش ناگهان متوجه قدرت تحلیل بالا اما متأسفانه خام و بی هدف خود می شود و در انزوای سیاسی و زمانی خود و متأسفانه برخورداری از تربیت و صفات زشتی که از جمهوری اسلامی به ارث برده اند (عدم رعایت و اعتقاد به سلسله مراتب اجتماعی و احترام به بزرگان) که یکی از بزرگترین حربه های جمهوری اسلامی برای جداسازی جوانان بعد از انقلاب از والدین قبل از انقلابی آن ها و به قول خود تربیت نسلی اسلامی و مطیع ولایت فقیه و جدید که خوشبختانه با شکست مطلق مواجه شد اما بعضی آثار مخرب و زیانبار آن هنوز در ضمیر برخی جوانان ایرانی مؤثر است. این جوان با این دارایی ها و ارثیه ها مالک مطلق زورق کوچک اندیشه های سیاسی خود می شود که دستخوش دریای متلاطم جریانات ملتهد ایران است و سوار شدن بر موجی کوچک امر را بر این قطره مشتبه میکنند که جریانات بیهدف و سردرگم و این موج کوچک ملک طلق او میباشد و خدایگونه زبان به نصیحت و دلسوزی برای جراتات سیاسی باز میکند و ساده لوحانه نسخه برای اصلاح و تربیت آنان میپسند. بگذریم که اصل مطلب کمرنگ نشود با آرزوی سلامت برای دوست جوانمان.

موج سبز چیست؟

از آنجا که ایرانیان یکی از تاثیرگذارترین و بزرگترین تمدنهای باستانی را داشته و دارند و خرد جمعی ایرانیان بسیار بزرگتر از جریانات کوتاه فکر و قشری حاکم بر سرنوشت آنان است، ایرانیان بار دیگر اثبات کردند قفتوس وار زنده اند هیچگاه تسلیم اشغالگران جغرافیایی یا اجتماعی یا مذهبی نخواهند شد و حاکمان ایران و همچنین گردانندگان صحنه سیاست جهانی باید در مناسبات خود نقشی بسیار بزرگتر و حتی پررنگتر از حاکمیت، برای مردم ایران قائل باشند. پس از سی سال فشار و سانسور، پس از سی سال شکنجه و ارباب، پس از سی سال شستشوی مغزی و تزریق افکار واپسگرایانه قرون وسطانی شکست مطلق اندیشه حکومت دینی در جنبش سبز مردم پاک نهاد ایران زمین متبلور شد. به اعتقاد من جنبش سبز نه یک جنبش سیاسی که بزرگترین و افتخار برانگیزترین جنبش اجتماعی و فرهنگی و مردمی سراسر تاریخ و گیتی میباشد و بزرگترین جنبشهای مردمی جهان حتی انقلاب کبیر فرانسه پیش آن کمرنگ می نماید، بگذارید از این مثال و شباهت بیشتر استفاده کنم، مردم فرانسه از ظلم ظالمان و گرسنگی و فقر و اختلاف طبقاتی به تنگ آمده و شورش کردند و برای آزادی خود و مهمتر از آن گرسنگی خود جنگیدند و پیروز شدند اما خیانت سیاست بازان و عدم درک درست هدف نهانی باعث شد جهان بار دیگر به کام فرصت طلبان برگردد و ناپلئون بناپارت به گفته خودش خم شده و تاج پادشاهی را از درون گل و لای انقلاب برداشته و بر سر خود بگذارد، اتفاقی تقریباً ثابت و قابل پیش بینی برای تمام انقلابهای جهان منجمله انقلاب سیاه پنجاه و هفت. انقلابی که با تباتی سه گروه مخالف حکومت محمدرضا شاه پهلوی (توده ای های خان، ملی گرایان کم خرد و اسلامیون مرتجع) حول یک هدف مشخص و بدون توجه به چرایی هدف و ابعاد و عواقب عمل کرد خود به نتیجه رسید و انقلاب نصیب حرامزاده ترین و مرتجعترین فرزند خود یعنی اسلامیون شد.

اما جنبش کنونی مردم ایران تفاوت‌های بزرگی با هر جنبش اجتماعی و مدنی دیگر در سراسر تاریخ دارد که قابل توجه و تأمل می‌باشد. خواستگاه این جنبش که بناگهان از خشم فروخورده ملتی بزرگ طی سی سال به آتشی عظیم در خرم‌نگاه سلطان صاحبقران سیه فکر و کم اراده (خامنه‌ای) که فکر ایجاد خلافت اسلامی و ام‌القرای اسلامی و قرآنی نابینایش کرده بود و با حماقت تمام مردم ایران را با اعراب زمان خلافت هارون الرشید یکی میدید زد و خواب کوتاه او را نیمه تمام گذاشت، به صراحت اعتراف کنم دوسال پیش که من از ایران خارج شدم هیچ‌گاه پیش‌بینی دیدار مجدد میهن را نمی‌کردم و فکر میکردم این خلافت تازیان تا پس از مرگ من ادامه خواهد یافت اما پس از انتخابات 22 خرداد (با تشکر از احمدی نژاد مسبب اصلی جنبش و به اصطلاح چاشنی بمب) خروج عظیم ملتی جاودانی بار دیگر اشک شوق و امید بر چشمان من جاری ساخت و باور کردم طلوع صبح آزادی و امید چندان دور نیست و امید بازگشت به ایرانی آزاد و زندگی در خاک میهن چندان دور از تصور نیست. تنه اصلی این جنبش یعنی جوانان ایرانی، مردمی معمولی و بی‌قل و غش هستند که نه برای موسوی و نه برای کروبی و نه برای هیچ‌کس دیگر به صحنه نیامده‌اند، این جوانان حتی قصد خونریزی و یا انتقام هم ندارند و مانند جوانان سال سیاه پنجاه و هفت با حماسه‌های فداییان و چریک‌های وطن فروش فریب نخورده‌اند، اینان حتی برانداز نیستند، اینان تنها جوانانی هستند بی‌آلایش و آزاده که خشم از در نظر گرفته نشدنشان و سو استفاده‌ای از آنان در یکی دیگر از بازیهای رژیم، آنچنان روح و جانانشان را آزد که خروشدند و حماسه ساز شدند، موسوی هیچ‌گاه به خواب هم نمیدید که لیاقت حمایت شدن از طرف این جنبش و نامیده شدن به عنوان هدف و رهبر این جنبش را داشته باشد. درواقع اگر بر فرض موسوی الان رئیس جمهور ایران بود همین جوانان سبز چیزی جز ناسزا برایش ارسال نمی‌کردند. مسلماً همگان زبان الکن و قاصر از گفتگوی موسوی در مناظرات را که حتی یک جمله درست نمی‌توانست بر زبان بیاورد را هنوز یادشان هست و فکر میکنم همه موافق باشند گذشته از کارنامه سیاه ایشان در دوران صدارت پیشین و اتفاقات جانگداز زمستان شصت و هفت و اعدام‌های آنسال (که پدر خود من در آن زمان در زندان بود و شاهد ناپدید شدن فوج فوج جوانان غیور ایرانی بود که گناهی جز گول خوردن از خیمه شب بازیهای دلک‌بزرگ مسعود رجوی را نداشتند) در حال حاضر نیز هیچ امیدی به موسوی برای رساندن کشتی شکسته حکومت اسلامی به ساحل آرامش و یا بنیانگذاری دوران جدیدی از دموکراسی، نیست. آدمی که مرتباً از دوران طلایی امام دم میزند مسلماً لایق زمامداری بر روح و قلب سبز مردم ایران نیست تنها نکته سیاسی و صفتی که باعث شد اصلاح طلبان این کارت سوخته را دوباره رو کنند خاطرات تلخ رهبر حقیر انقلاب از ایشان و جهتگیری سیاسی مشخص بر علیه رهبر بود که هیچ‌گاه زخم دوران نخست وزیری موسوی را فراموش نکرده بود. اما مطمئن هستم از ایشان یا کروبی یا خاتمی میشود استفاده‌ای مناسبی برای جلوگیری از اتحاد و انشعاب دادن حکومت، کرد. باز تأکید میکنم تنها امیدم به خرد جمعی ملتی بزرگ است که خود تشخیص دهد تا چه زمانی از این مترسک‌ها برای ترساندن کلاغ‌های ارتجاع استفاده کند و چه زمانی اینانرا از سر خود باز کند و طلوع دموکراسی را نظاره‌گر باشند.

مجدداً اکیدا اصرار دارم بر نامیدن جنبش سبز به نام یک جنبش مردمی و مدنی و اجتماعی، و اصرار بر تلاش تمام بزرگان بر غیر سیاسی نگه داشتن این قیام. سرنوشت سیاسی شدن این جنبش از پیش نوشته شده است، در غیاب تبلیغات مؤثر سیاسیون دلسوز و مخالف که ابزار پول و رسانه در اختیار ندارند و سوار بر موج شدن عوامل پر قدرت و پول‌دار سیاستمدار پشت پرده جنگ قدرت بین اصلاح طلبان و اصولگرایان (یعنی رفسنجانی) و با تکیه بر حماقت ذاتی احمدی نژاد و دارودسته کوتاه فکر او و منحرف کردن جنبش سبز ملت ایران به سمت و سوی مشخص و سوق دادن افکار عمومی به سمت کروبی و موسوی و خاتمی بکمک مهره‌های شناخته شده‌ای که نیازی به بردن نام آنان نیست از جنبش سبز در جهت شکست دادن اصولگرایان یاری جسته و با نوید دموکراسی مالیده شده بر نان اسلام اصلاح طلبان بار دیگر ملت را فریب داده و برای سالیان دیگر خطر را از سر رژیم برانند و با تعبیه سوپاپ اطمینانی (همانند خاتمی‌ها) دیگ نجس جمهوری غیر انسانی خود را از خطر انفجار برهانند.

در این میان هوشیاری مردم و فرار از جهت‌گیری و اجتناب از مصادره شدن جنبش و سو استفاده از آن بسیار حیاتی و ضروری بنظر میرسد. مردم ایران باید بخاطر بسپارند اشتباهات پیشین و هدفهای کوتاه نظرانه سیاسیون سالوس گذشته را و بدانند اگر این جنبش سیاسی نشود و خود را از جریان حاکمیت دور نگاه دارد میتواند به استقرار آزادی و دموکراسی در ایران برای ابد امیدوار بود و هیچ حاکمی دیگر هیچ‌گاه خیال خام دیکتاتوری و سو استفاده از حاکمیت را به خود راه نخواهد داد، زیرا همیشه به یاد خواهد داشت جنبش سبزی وجود دارد که در صورت احساس خطر برای آزادی خود قفتوس وار بار دیگر سر از آتش برون آورده و او را بجای خود خواهد نشاند. ابزار غیر حکومتی و مردمی جنبش سبز میتواند تضمین کننده تواضع حکومت از هر نوعی که باشد در برابر خواست و اراده ملت خواهد بود. اما فرصت طلبانی که در حال تلاشی مذبوحانه برای محدود کردن این جنبش به اهدافی مانند رئیس جمهور منتخب مردم موسوی یا شیخ اصلاحات کروبی و جایگزینی اپوزیسیون خارج و مخالف حکومت با اپوزیسیونی از درون حکومت و دعوت مردم به داوری پینگ پنگ سیاسی درونی و برگزیدن برنده تنها از میان دو بازیکن داخل رژیم که مسلماً به شکست جنبش و سقوط آن منجر خواهد شد، بدترین دشمنان ایرانیان هستند. متفکرین اینحرکت مردمی باید بدانند در حالی که آن‌ها در داخل کشته میدهند و به آن‌ها تجاوز می‌شود و خون آنان بر خاک میهنشان جاریست فرصت طلبان شناخته شده‌ای با دستبند سبز در خارج کشور بر طبل نفاق می‌کوبند و حتی پرچم ایران زمین را مصادره کرده و تغییر میدهند و بی هیچ شرمی اهدافی مشابه جمهوری اسلامی را تبلیغ میکنند و سعی در کوتاه کردن دست دیگران و بی‌رنگ کردن تلاش دلسوزان وطن و تفرقه افکنی بین گروه‌های

اپوزیسیون، دارند. فاصله عجیبی بین سبز داخل و خارج کشور یا بهتر بگویم سبز اصلی و سبز تقلبی وجود دارد، مبارزی واقعی و شجاع از داخل کشور در مقابل حکم اعدام چند تن از جوانان این مرز و بوم که حتی به درستی با احزاب طرفدار پادشاهی نیز مرتبط نبودند و درگیر یک توطئه ناجوانمردانه شده‌اند واکنشی تحسین برانگیز نشان می‌دهد و اعلام میکند از امروز من هم یک سلطنت طلب هستم چراکه هرکه در راه میهن مبارزه میکند از ماست و اگر ساکت بنشینیم حکومت حکمهای بیشتری برای جبهه های دیگر صادر خواهد کرد و از سوی دیگر امثال شیرین عبادی هنوز درگیر سفت کردن لچکشان هستند و دم از برداشت نادرست از اسلام و یکی بودن معنی اسلام و حقوق بشر می‌دهند و دیگری سازگارا نامی که خود را حامی دموکراسی مینامد و به این نام کمک مالی از کنگره آمریکا دریافت میکند در باطن ناسازگارترین عنصر تقلبی سبز می‌شود و اعلام میدارد با هرکسی حاضر به مذاکره هست بجز طیف پادشاهی و در تظاهراتی که با پولهای کثیف جمهوری اسلامی برای سبزه‌ها برپا میکنند تکه پارچه سبزی را پرچم ایران اعلام میکنند و به بی‌هویتی و به صفتیشان می‌بالند که ما پرچم نداریم و وقتی ایرانیانی با پرچم شیر و خورشید می‌خواهند به آنان ببینوندن پلیس خیر میکنند که این ایرانیان راستین از ما نیستند. باردیگر توجه مبارزین واقعی سبز را و طرفداران اتحاد برای نجات ایران را به این نکته جلب میکنم که فریب زر و زور و تزویر را نخورند و بدانند فارغ از جهتگیری سیاسی ما همه ایرانی هستیم و در وهله اول برای ایران می‌جنگیم و هدف آزادی میهن است، ما همه آماده اتحاد بر سر اصول مشترک هستیم و همه چیز را به روز بزرگ داوری و رأی ملت سبز ذل ایران میسپاریم و بر هیچ چیز جز آزادی میهن پافشاری و اصرار نداریم. حرف تفرقه افکنان را باور نکنید و بیایید دست در دست هم میهن را سبز کنیم و تا ابد سبز بمانیم.

و اما بعد؟

حرف اصلی این است که در آینده نزدیک و پس از آزادی میهن با اتحاد جنبش مردمی سبز و گروهها و جناح های سیاسی، چه باید کرد و چگونه میتوان پایه‌ها و زیربنای دموکراسی را آنچنان محکم بنا نهاد که همه از آینده سرزمین و فرزندانمان مطمئن باشیم و نگرانی سقوط مجدد این جهاد مقدس را چون موارد مشابه دیگر نداشته باشیم. این طبیعی است که جناح های سیاسی با هم کشمکش داشته باشند و هرکدام سعی در تصاحب بخشی بزرگتر از حاکمیت و قدرت داشته باشند و هیچ‌کس موافق تک حزبی بودن یا دیکتاتوری فردی یا ایدئولوژیکی یا حزبی یا گروهی نیست. اما در سیاست ما احزاب و سیاستمداران و حاکمان شریفی داریم که حاضر نیستند با به لجن کشیدن طرف مقابل و یا استفاده از هر ابزاری به پیروزی برسند و گاهی اوقات شکست را به دست آلابیدن به هر کثافتکاری سیاسی برای پیروزی ترجیح می‌دهند. آنسوتر هم هستند روسپیان سیاسی دیگری که از هر ابزاری و هر راهی برای پیروزی و در دست گرفتن حاکمیت استفاده میکنند و به عواقب آن و تاثیر این حرکت بر آیندگان فکر نمی‌کنند. ترس این است که اینان با اقدامات عوامفریبانه و پوپولیستی (مانند احمدی نژاد) هر دم رنگ عوض کنند و بوقلمون صفت با باج دادن به بالادستان سکان سیاسی کشور را در دست بگیرند و آینده را نیز مانند امروز نابود کنند. مسلماً جوان سبزی که هم‌اکنون در خیابان است و جان بر کف مبارزه میکند باید انتخاب درستی داشته باشد و گزینه های مناسبی پیش رو داشته باشد تا در آینده بدانند این امانت را به دستان چه کسی میسپارد. اینجاست که ریشه همه مخالفتها روشن می‌شود و ترس نیروهای دیگر برای تقسیم آینده و توطئه اینان برای نابود کردن رقیبان از هم‌اکنون روشن میشود. در هر صورت در دنیای سیاست این مسائل وجود داشته و دارد و این وظیفه سیاسیون است که سره را از ناسره تشخیص داده و جلوی توطئه توطئه گران را بگیرند. تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

دموکراسی چیست و نسخه دموکراتیک مناسب ایران کدامست؟

از شعارها و کلمات که بگذریم، در یک کلام برداشت همگانی از دموکراسی مترادف آزادی است که زیاد هم اشتباه نیست و میتوان همین را دستمایه کلام قرار داد. همه آزادی را دوست دارند و همه برای آزادی مبارزه میکنند و همه دم از آزادی خواهی می‌زنند، اما کسی منکر آن نیست که آزادی نیز حد و مرزی دارد و آزادی مورد درخواست اکثریت مردم آزادی مطلق نیست. آزادی در حقوق اجتماعی و یا بهتر بگویم عدالت در حقوق فردی و اجتماعی و رعایت آزادیهای فردی در چارچوب قانونی مورد قبول اکثریت، در عین حال جلوگیری از بی بندوباری و تعدی افراد به حقوق افراد جامعه. این خواست اکثریت مردم در تمام جهان است اما مشکل بزرگی که ممالک جهان سوم دارند این است که حکومت ها بجای مدیریت کشور و تلاش در برقراری این شکل از دموکراسی با سو استفاده از پایین بودن فرهنگ و دانش مردم و یا خرافات و اعتقادات مذهبی عامه مردم شکل حکومت را تغییر میدهند و اعتقادات خود را پیامبر گونه به مردم تحمیل میکنند و در همه موارد زندگی مردم دخالت میکنند. جلوگیری از این امر متداول، دموکراسی سیاسی و سیاسیون دموکرات و خوش طینت می‌طلبد تا با خرد خود جلوی نفوذ پیامبران حماقت و ریاکاران و رمالان سیاسی را بگیرند و فقط به افرادی اجازه ترقی به مدارج بالای سیاسی بدهند که از سلامت عقلی و علمی و سیاسی ایشان مطمئن باشند. این مهم در چالش احزاب و ورزیده شدن سیاسیون در احزاب مختلف بدست خواهد آمد (اینجاست که من از تربیت سیاسیون جوانی مانند دوست جوانمان نگرانم). بر کسی پنهان نیست که دموکراتیک ترین حکومت‌های جهان در حال حاضر در خاستگاه آن یعنی اروپا وجود دارند. آزادی نزدیک به مطلق احزاب از چپهای رادیکال گرفته تا راست رادیکال و همچنین احزابی میانه رو از هر دو طیف. اما جالب اینجاست که نتیجه این تنوع سیاسی چندان رضایت‌بخش نبوده و اکثریت حرکات نژادپرستانه چه سیاسی چه اجتماعی در اروپا وجود دارد، اکثر اعتصابات و شورشها در اروپا اتفاق می افتد. حتی قدرتمندترین مافیایها و بعضی حکومت‌های مافیایی

تبار نیز در اروپا هستند. این مقاله جایگاه نقد و بررسی علل این پدیده نیست و قصد من صرفاً مقایسه‌ای کوتاه از عوامل و نتایج است. در سوی دیگر آمریکا با حکومتی کمتر دمکراتیک نسبت به اروپاییان و جلوگیری از نفوذ بعضی اندیشه‌های سیاسی مخرب سعی در سالم نگه داشتن احزاب و فضای سیاسی خود داشته که به نظر من بسیار موفق بوده است، این آقای جهان و بهترین کشور جهان، تنها ابرقدرت کنونی و به نوعی بهترین الگوی حکومتی و اجتماعی با محدودیت‌های ظریفی فضای سیاسی خود را واگسینه کرده است. این صرفاً نظر من است اما من این الگو را برای ایجاد حکومت آینده ایران میپسندم، و بعضی ملاحظات و محدودیت‌ها در اندیشه‌های سیاسی را مجاز میدانم، از آنسو آزادی‌های اجتماعی نیز با اینکه در جامعه آمریکا ایده‌آل به نظر میرسد اما باز هم با تکیه بر بنیان خانواده نسبت به اروپاییان کمی محدودتر است که باز هم بنظر من بسیار مناسب است و از نشر بی بند و باری جلوگیری میکند. این مهم بر عهده سیاسیون آینده و رأی دهندگان ایرانی در فردای روز بزرگ داوری میباشد که چه نوع سیاستی و چه نوع سیاسیونی را برای اداره و مدیریت سیاسی و اجتماعی ایران برگزینند و به چه قانون اساسی رأی دهند. وظیفه ما درک و برداشت و یادگیری الگوهای مختلف مدیریت سیاسی و اجتماعی از کشورهایی که اکنون در آن‌ها ساکن هستیم و به‌مراه بردن این تجارب به ایران فردا برای استقرار دمکراسی میباشد.

چرا جمهوریت؟

خیلی‌ها جمهوریت را دمکراتیک‌ترین و مناسب‌ترین شکل حکومتی میدانند که چندان هم غلط نیست اما مطلق هم نیست. اگر سیاسیون منطقی و پاک نباشند و شایدان بتوانند سکان احزاب را در دست بگیرند، به سادگی جمهوریت را می‌توانند به دیکتاتوری‌های حزبی (مانند چین و کره شمالی) و یا دیکتاتوری‌های فردی و رئیس‌جمهورهای مادام‌العمر (مانند لیبی و کوبا و برادر هوگو چاوز خودمون) یا دیکتاتوری‌های مافیایی مانند روسیه، تبدیل شوند و البته حکومت ولایت فقیه خودمان کثیف‌ترین و ارتجاعی‌ترین نوع حکومت سوسیال مذهبی در جهان. گذشته از اینکه راهکارهای اصولی برای جلوگیری از تقلب در دمکراسی و سقوط حکومت برای هر نوع حکومتی در آینده ایران واجب است (که یکی از بهترین ابزارهای آن آزادی مطبوعات است که به راحتی هر دیکتاتوری را می‌توانند به زیر بکشند) اما دلیل اصلی بی‌علاقگی من به جمهوریت برای آینده فردا سابقه تاریخی استقرار این شکل حکومتی در کشورهای جهان سوم و آشوب زده مانند عراق و افغانستان و جمهوریت‌های تازه استقلال یافته آسیای میانه است که اکثریت آن‌ها به سادگی سقوط کرده و به کام دیکتاتوری فرو رفته‌اند و از طرف دیگر در صورتی که رئیس‌جمهوری با کاریزمای پایین و میانه رو داشته باشند برای (جلوگیری از دیکتاتوری) منتج به تجزیه کشور و افزایش شکاف‌های قومی قبیله‌ای خواهد شد مانند عراق. بر کسی پوشیده نیست که خطر تجزیه بشدت ایران عزیزمان را تهدید میکند و بسیاری از دلسوزان از هم‌اکنون فارغ از جبهه سیاسی در فکر جلوگیری از این فاجعه هستند. فقط تصور این مسأله که عبدالملک ریگی و دیگر شورشیان مانند او در آینده حاضر به مذاکره با چه مقامی خواهند شد و با چه کسی سر میز خواهند نشست، رئیس‌جمهوری مانند شیرین عبادی؟ یا مریم رجوی؟ یا شخصیتی با کاریزمای بسیار بالاتری چون شاهزاده رضا پهلوی؟ براحتی می‌تواند نشان دهد چه حکومتی برای ایران مناسب‌تر است و نتیجه بخش‌تر و قدرت‌جویی از این فاجعه را دارا خواهد بود. آیا موسوی خواهد توانست قانله‌ای مانند شیخ خزعل را به مانند رضاشاه کبیر براحتی خاموش کند؟ یا اینکه در مناظره تلویزیونی با او مرتب چیز چیز میکند؟ آیا ملت کرد در دام توطئه کردستان بزرگ طراحی شده توسط فاشیست‌های کرد عراقی خواهد افتاد؟ یا دست اتحاد و برادری به شخصیتی عادل و والا مانند شاهزاده رضا پهلوی خواهند داد؟ آیا آذربایجان ایران تبدیل به آذربایجان جنوبی خواهد شد یاخیر؟ باز متذکر می‌شوم این‌ها نظریاتی قابل تأمل و بررسی است از جانب من و من ایرانی فردا فقط یک رأی برای به صندوق انداختن خواهم داشت و نه بیشتر و این رأی اکثریت خواهد بود که افق آینده ایران را روشن خواهد کرد.

چرا پادشاهی پارلمانی؟

بله بارها فاش گفته‌ام و باز هم می‌گویم، رأی من به پادشاهی پارلمانی برای نوع حکومت ایرانی خواهد بود. نخست بگویم ما سلطنت طلب نیستیم و از این لقب خوشمان نمی‌آید، سلطنت از ریشه سلطه است که به معنی همان دیکتاتوری و جبر و زور است که همه ما با آن مخالفیم، گرچه ملت فهیم ایران قطعاً بین معنی عربی این کلمه و کاربرد پارسی آن تفاوت قائل خواهند شد اما لازم دانستم این نکته را تذکر دهم تا نابخردان قصد سواستفاده نکنند. ملتی با قدیمترین و زیباترین تمدن بشری، گهواره تمدن مشرق زمین، کشوری که محل پردیس یا فردوس یا بهشت خیلی از اقوام بشری بوده، کشوری که همیشه تاریخ ساز و تاثیرگذار بوده، کشور حماسی بابک و رستم و کاوه و کورش و داریوش و اردشیر و اشوزرتشت، دارای آنچنان پیشینه تاریخی درخشانی است که به این سادگی نمیتواند دست از کیان و تاج و تخت پادشاهی بکشد و تن به هرج و مرج جمهوریت دهد. تنوع فرهنگ و قوم و نژاد در ایران ایجاد میکند شکلی بینابینی میان جمهوریت مدرن و پادشاهی کهن برای ایران نقش کنیم تا هم روشنفکران فارغ‌البال از آزادی استفاده کنند هم اقوام کهن و سنتی به کاریزمای پادشاهی وفادار. کسانی که از هم‌اکنون جمهوریت را نقش خیال میکنند لازم است به مسأله قومیت‌ها و جوامع سنتی ایران به خوبی نگاه کنند و از خطرات ذوق زدگی فرهنگی آگاه باشند و به مشابه فرنگ رفتگان قاجاریه راه رفتنشان یادشان نرود. همیشه ایجاد تعادل میان قدیم و جدید بهترین راهکار برای برقراری عدالت است. میدانم، میدانم هم‌اکنون قلم برافراشته‌اید که چنین و چنان، می‌گویید پادشاهی خودکامگی است و الی آخر. اما بدانید همانگونه که بسیاری نمونه‌های

جمهوری رنگ باخته و دیکتاتوری در جهان وجود دارد، به همان صورت نمونه‌های بسیار پادشاهی پارلمانی بسیار موفق و دمکراتیک هم وجود دارد، مانند هلند و انگلستان و نروژ و حتی یکی از کاملترین نمونه‌های کشورهای مترقی سوئد. بسادگی میتوان به اشتباه بودن نظریه جمهوری دمکراتیک تر از پادشاهی است پی برد و روشن است سیاسیون خوب میتوانند هر دونوع این حکومتها را خوب کنند و سیاسیون بد میتوانند هر دونوع این حکومتها را به انحطاط بکشند و الزاماً یکی از دیگری بهتر نیست و این شرایط کشورهاست که شکل مناسب را تعیین میکند و سیاسیون کشورهاست که سلامت حکومت را تضمین میکنند. به نظر من قانون اساسی خوب و کامل و پارلمانی متشکل از احزاب سالم و مترقی به‌مراه نخست‌وزیری مدیر و کارآمد و پادشاهی خردمند و بزرگوار با کاریزمای بالا و حسی پدران می‌تواند آزادی و حقوق اجتماعی و اتحاد قومی و فرهنگی کشور را تأمین کند و من برای این دیدگاه خود تبلیغ خواهم کرد و با همفکرانم همکاری و با مخالفانم مناظره دوستانه و تقابل افکار خواهم داشت تا روز بزرگ داوری. اما برخلاف دوست جوان قصه ما من کسی را نصیحت نمیکنم و خودم را کوچکتر از این میدانم که احزاب مخالف را نصیحت به تغییر رویه و به ما پیوستن بکنم و اتفاقاً من طرفدار تکثر احزاب و مقابله آن‌ها هستم که یکی از لازمه‌ها و عوامل ایجاد دمکراسی است و به نظر همه احزاب و عقیده آنها احترام میگذارم. ما حتی قصد تصاحب و مصادره جنبش سبز را نیز نداریم، ما یک جبهه سیاسی با عقایدی روشن و پایه‌ریزی شده بر مبنای تجربه، تعقل و ایران دوستی هستیم و نه خود را مالک و صاحب ایران و نه جنبش سبز و نه دیگر احزاب میدانیم. هدف ما سرفرازی و شکوه ایران زمین و آزادی و سربلندی ملت ایران است و راه آنرا پادشاهی پارلمانی با شراکت تمام احزاب و اقوام و بزرگان ایرانی میدانیم، اینکه راه ما درست باشد یا نه زمان و تاریخ بهترین گواه و قاضی خواهد بود و انتخاب آن تنها به رأی ملت است و لاغیر. دریغ از دشمنان دانا و نادانی که گاهی نابخردانه خود را مالک جنبشی مردمی میدانند و سعی در تبدیل آن به یک مالکیت سیاسی می‌نمایند و برای دیگران نیز نسخه‌های پیامبر مابانه می‌پیچند که یا شهادتین بگو و از ما شو یا بمیر، به امید عقل رس شدن این جوانان، آمین.

چرا شاهزاده رضا پهلوی؟

ابزار استمرار و استقرار دمکراسی و حکومتی دمکراتیک بسیار مهم و حیاتی است و سلسله موارد و ابزارهایی مانند ارگانهای بازرسی و قوانین سالم و منطقی و مطابق با نیازهای بومی نیاز است تا آیندگان با خیال راحت به زندگی خود ادامه دهند و نیازی به سیاسی شدن و یا شورش و اعتصاب برای پیگیری حق خود نشوند و کشور با امنیت و ثبات پیشرفت کند، به همین اندازه افراد عهده دار سکان حکومتی نیز بسیار مهم و مؤثر در سقوط یا سلامت حکومت هستند. اکثر دست اندرکاران امور مملکتی به نوعی مدیریت میکنند، اما هر کشوری اشخاص یا پیشکسوتانی دارد روح آن کشور را زنده نگاه میدارند و دیدگاههای خردمندانه و عاشقانه آن‌ها حافظ روح و شخصیت ملی کشور است. شاهزاده رضا پهلوی فرزند بزرگ شاهنشاه آریامهر محمدرضا پهلوی آخرین حکمران قانونی ایران زمین که با خیانت زمام امور کشور از دست ایشان بدر رفت و جانشینانی بی وطن و نالایق هنوز هم از بستر فراهم شده توسط ایشان ارتزاق میکنند و مملکت را به سان کفترهایی که بیشه شیران نصیبشان شده پاره پاره کرده و از بین میبرند. در این مقاله قصد دفاع از خاندان پهلوی یا پاسخ دادن به بیصفتان و بیمرام‌هایی که با استفاده از الفاظ پوپولیستی و کلمات عوامفریبانه سعی در خط بطلان کشیدن بر خدمات آن پدر و پسر همیشه جاودان ندارم. اما مطمئناً هنوز درصد زیادی از احترام و قدرت رأی شاهزاده رضا پهلوی مدیون خاطرات ایرانیان پاک نهاد و منصفی است که حاضر به فراموش کردن دوران پر افتخار پهلوی نیستند. علاوه بر این ارثیه بسیار باارزش و غیر قابل انکار، خود شاهزاده در طی سی سال تبعید اجباری کارنامه‌ای درخشان از خود بجای گذاشته که پاک کردنی نیست و هیچ نیروی نمیتواند ایران فردا را بدون حضور ایشان ببیند، مدیری لایق و تحصیل کرده و مسلط به سه زبان در حد دیپلماتیک، سیاستمداری میانه رو و بدور از تندروی و ماجراجویی، زندگی خانوادگی بسیار سالم و قابل تمجید، بدور از هر آرایش و پلیدی ایشان به هیچ مغرضی فرصت ندادند حتی یک خطا در کارنامهشان ثبت کند و دوست و دشمن همه بر شخصیت، درایت و شرافت ایشان معترف هستند. انتقاد پذیری و انعطاف پذیری سیاسی و اجتماعی ایشان راه را برای اتحاد و همراهی با هر جریانی باز گذاشته است. سخنوری دیپلماسی، سیاست و زمان سنجی ایشان امری ثابت شده است، موضعگیری‌های سیاسی ایشان و درایت ایشان در زمان ارسال بیانیه‌ای یا پیامی آنچنان دقیق و مهم است که مثلاً براحتی با سکوت چندین روزه ایشان، پروژه دولت وقیح ایران برای ارتباط دادن جنبش سبز مردمی به جریانات یا دول خارجی شکست خورد که او با ما نیز رویکرد مشابه‌ای را پیش گرفت. و یا سکوت ایشان در حمایت از زندانیان براحتی توانست پروژه دست داشتن جریانات پادشاهی در برخی جریانات و بمبگذاری‌های اخیر را خنثی کرده و باعث نجات جان بسیاری از صدور حکم اعدام‌هایی مشابه شد. من شخصاً سالهاست نتوانسته‌ام ایرادی یا خطایی در کارهای این بزرگ مرد ایرانی پیدا کنم و اعتقاد راسخ من به توانایی سیاسی و وطن‌پرستی ایشان بعلاوه کاریزمای لازم برای حمایت از ایران و قانون اساسی دلیل انتخاب من و حمایت از ایشان برای شرکت مؤثر ایشان در آینده سیاسی ایران است و قاطعانه اعتقاد دارم ایشان در جایگاه پادشاه میتوانند از انحراف احزاب و آینده ایران جلوگیری کنند و استحکام و وحدت لازم برای حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران را فراهم کنند.

نتیجه‌گیری

صرفنظر از هر نتیجه‌ای که از صندوق رأی در روز بزرگ داوری بیرون آید. منم مانند دیگر ایرانیان رأی اکثریت را برای

نوع حکومت آینده ایران قبول خواهم داشت. اما در حال حاضر ما باید برنامه‌ریزی برای فازهای گوناگون مبارزات انجام دهیم و برای هدف مشترک با همه جبهه‌ها متحد شویم تا به نتیجه برسیم. اولویت در حال حاضر براندازی و نجات دادن ایران از دست این اهریمنان اصلاح‌ناپذیر می‌باشد. در مرحله بعدی ما باید به فکر نوع حکومت و قانون اساسی و حاکمان باشیم. ملت ایران باید بدانند هرکس حرف از تفرقه میزند امروز دشمن است. البته اتحاد هم به معنی رنگ باختن در قالب یکدیگر و یا به قول جوان قصه ما کنار گذاشتن مرانامه حزبی و پیوستن به دیگران نیست، همه اعتقاد خود را دارند، همه اعتقادات خود را دارند، اما برای اصول مشترکمان با هم پیمان اتحاد می‌بندیم تا میهن را آزاد کنیم و در فردائی روشن برای شکوفائی و ترقی میهن عزیزمان بکوشیم.

پاینده باد ایران، پیروز باد ایرانی

مهراد افشار